

با سلام خدمت استاد شهبازی عزیز و خانواده گنج حضور

برگزیده‌ای از برنامه ۵۲۵:

به نام خدا

تا آب باشد پیشوا، گردان بود این آسیا
تو بی‌خبر گویی که: بس، که آرد شد خروار من
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۰۲

وقتی ما تسلیم هستیم، آب زندگی از ما عبور می‌کند.
آسیا، چهار بعد ماست، خدا آب را می‌فرستد و آسیاب را به حرکت در می‌آورد. این حرکت آسیاب، به معنی هرچه بیشتر بهتر نیست.
آیا برای ما مهم است که در این لحظه آب زندگی از ما عبور می‌کند یا نه؟ پیشوای ما باید آب باشد و مهمترین چیز برای ما، تسلیم باشد و عبور آب زندگی از ما.
جاری شدن آب زندگی از ما، به معنی جاری شدن خرد و شادی زندگی از ماست. هرچه که ما با فکر می‌دانیم که خدا این را می‌خواهد، آن غلط است. در من ذهنی فکر می‌کنیم که حضور چیست؟ مولانا می‌گوید: مواظب باش که با من ذهنی به حضور نرسی.
وقتی حول دل می‌چرخیم و روشنایی خدا می‌آید، می‌فهمیم که، در این دنیا چه خبر است؟ دل من چیست؟ شیر نر من چیست؟ وضعیت الان من چیست؟ چرا من باید مولانا بخوانم؟

بیار آن جام خوش دم را، که گردن می‌زند غم را
بیار آن یار محرم را، که خاک اوست صد خاقان
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۱۹

خدا، زندگی و عشق، به این اهمیت نمی‌دهد که تو با من ذهنی‌ات در این دنیا چکار می‌کنی.
اسرار خدا، در همه انسان‌ها هست. برای اینکه بتوانیم اسرار خدا را بیان کنیم، اول باید بگذاریم خدا ما را شفا دهد. ما در ذهن هم‌هویت شدگی‌های ریز و درشت داریم. آسیاب وقتی می‌چرخد، اول درشت‌های ما را ریز می‌کند. جهان نمی‌تواند به ما کمک کند، بلکه زیاد نگاه کردن به جهان آب درون ما را قطع می‌کند و ما بی‌طراوت و بی‌قدرت و بی‌عقل می‌شویم و کارهایی می‌کنیم که در آن پشیمانی و تاسف و احساس گناه هست. هرچقدر بیشتر مقاومت کنیم، فکرهای ما در گذشته و آینده، خواهد بود و هرچقدر کمتر مقاومت کنیم، بیشتر به این لحظه خواهیم آمد.

غلیبرم اندر دست او، در دست می‌گردانم
غلیبر کردن کار او، غلیبر بودن کار من
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۰۲

ما، در دست زندگی، غلیبر هستیم. غلیبر وسیله‌ای است که ناخالصی‌ها را از گندم جدا می‌کند و وسیله کار کشاورز است. خدا به این کشاورز تشبیه شده، و ما با صبر و پذیرش و عدم مقاومت، به کشاورز اجازه می‌دهیم، که ما را در دستان خود بگرداند و ناخالصی‌ها را بردارد و دور بریزد و گندم خالص را به انبار ببرد.
آیا می‌توانیم در دستان خدا مانند غلیبر باشیم؟
وقتی مولانا می‌خوانیم، ناچوری‌های ما بالا می‌آید و ما ناخالصی‌ها را دور می‌اندازیم، ولی من ذهنی مزاحمت ایجاد خواهد کرد. ما می‌ترسیم چیزهای بدی کشف کنیم، که تاب تحمل آن را نداریم، ولی بدانیم که ما آن چیزهای بد نیستیم، و ناخالصی‌ها را بیندازیم.
چه ناخالصی‌ها و چیزهای بی‌مصرفی، که ما گمان می‌کنیم آنها گندم هستند. غربیل باقی بمانیم و اعتراض نکنیم که چرا ناخالصی‌های من دارد بالا می‌آید و من بی‌آبرو شدم. مگر غربیل در دستان کشاورز به این الک شدن اعتراض می‌کند که چرا من ناخالصی دارم؟ بگذاریم خدا ما را از طریق جهان غربیل کند.

نی صدق ماند و نی ریا، نی آب ماند و نی گیا
وانگه بگفتم: هین بیا ای یار گل رخسار من
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۰۲

صدق و دروغ، هر دو ذهنی هستند، اینها دویی هستند. سیستم ذهن از همه چیزهای معنوی مفهوم درست می‌کند.
صدق زنده شدن به معشوق است. در اثر زیاد چرخیدن گرد معشوق، به صدق می‌رسیم.
بعضی از ما، گمان می‌کنیم که فکرهایمان آب است و کارهای دنیایی‌مان گیاه. خدا فقط به کار خودش اهمیت می‌دهد، کاری که با حضور زنده‌ی زندگی باشد. کارهای من‌ذهنی، که با آب سمی ذهن سیراب شده‌اند، گیاه نیستند.

ای جان جان مست من، ای جسته دوش از دست من
مشکن ببین اشکست من، خیز ای سپه سالار من
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۰۲

جان دائماً مست است، ذاتش سرویس و خلاقیت و شادی و عشق است و هرچه از آنجا بیاید، امکانات است.

در اثر بی‌مقاومتی و عدم قضاوت و عدم هم‌هویت شدن با چیزهای آفل، ما متوجه شدیم که ما یک جان مست هستیم، و وقتی تسلیم شویم متوجه این جان می‌شویم. این حالت را با مردگی من‌ذهنی مقایسه کنید، که دائماً بی‌حال، ناخوش و گرفتار، ناقص و بریده از زندگی، محدود و کوچک‌بین و عیب‌بین است. ما این من‌ذهنی نیستیم، بلکه جان مست هستیم. ما چقدر تنبیه شدیم و شکستیم تا بفهمیم راه من‌ذهنی درست نبوده. ای زندگی، ای خدا، در این لحظه من دیگر تو را وسیله نمی‌بینم، دیگر تو را بی‌مصرف نمی‌بینم. من عادت کرده بودم از زندگی مانع و دشمن درست کنم، خدا یا دیگر نگذار من به فضای ذهن بروم.

مثل کلابه‌ست این تنم، حق می‌تند، چون تن زخم
تا چه گولم می‌کند، او زین کلابه و تار من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۰۲
-کلابه: ریسمان خام و بافته نشده

آیا اجازه می‌دهیم، خدا از ما بیافد؟
خدا چه چیزی در این لحظه می‌خواهد از من بیافد؟
ما با مقاومت، اجازه نمی‌دهیم خدا ما را بیافد. لباسی که خدا بیافد، بسیار زیبا و شیرین است، پر از آرامش و شادی است.

با تشکر، والسلام.
-اللهه